



محمد حسن وجدانی نژاد

مبتکر کوتاه‌نویسی خط بریل فارسی و فعال در آموزش و پرورش نابینایان^۱

مصاحبه کننده: علی نوری



اشاره

سال‌هایی که در زمینه معلولان مشغول بودیم، نام آقای وجدانی فراوان شنیده می‌شد، ولی هرگز او را ندیده بودیم. زمانی که برای مصاحبه به خانه آقای مهدی اقارب پرست رفته بودیم، ایشان گفت حتماً از تجربه و دانش آقای وجدانی استفاده کنید و شماره تلفن ایشان را مرحمت کرد. چند روز بعد زنگ زدم و پس از احوالپرسی از ایشان دعوت کردم به قم تشریف بیاورند و مهمان دفتر فرهنگ معلولین باشند. قبول کرد ولی زمانی تصویب نشد. نزدیک ظهر روز چهارم بهمن ماه موبایل زنگ زد و متوجه شدم آقای وجدانی است. گفت نزدیک قم هستیم. ایشان و همسرشان را به خانه بردیم و فصل جدیدی آغاز شد. در واقع آقای وجدانی نقطه عطفی در بسیاری از فعالیت‌های معلولان بین سال‌های ۱۳۴۵ تا ۱۳۷۰ است و عدم حضور او موجب شده بود که برخی سرنخ‌ها را از دست بدهیم یا برخی از مقطع‌ها وضوح نداشت. اما با توضیحات ایشان بسیاری از حوادث این سال‌ها روشن شد. اطلاعات ایشان در مورد ابتکارات و ابداعات خودش؛ توضیحاتش درباره وصل فعالیت‌های سه نقطه ثقل یعنی شیراز و اصفهان و تهران؛ و به ویژه نکاتش درباره همسرش مهرانگیز حسن شاهی قابل توجه و مهم است. چند گفت و گو با ایشان داشتیم که اولین مصاحبه هم اکنون تقدیم می‌گردد. حیف اینکه، دستگاه فیلم‌برداری نداشتیم و نتوانستیم گفته‌های ایشان را فیلم کنیم. اگر سخنان ایشان به صورت فیلم به نسل‌های آینده عرضه می‌شد بسیار کارآمدتر و سودمندتر بود.

۱. این مصاحبه در دفتر فرهنگ معلولین، به تاریخ ۵ بهمن ماه ۹۴ ضبط شده است.

**** لطفاً خودتان را معرفی کنید و فعالیت‌های خود را تشریح نمایید.**

- محمدحسن وجدانی نژاد شیرازی، اهل شیراز خیابان سیبویه، متولد ۱۳۲۲ ش هستم. دوران دبستان را در مدرسه سعادت شیراز به اتمام رساندم این مدرسه داخل صحن علاءالدین حسین موسی الکاظم واقع گردیده است. در حال حاضر این مدرسه به حوزه علمیه تبدیل شده است. البته این مدرسه قبل از اینکه به دبستان تبدیل گردد حوزه علمیه بود. در این مدرسه افراد دانشمندی تربیت شده‌اند؛ از جمله: سید حسام‌الدین حجازی شیرازی ایشان هنوز در قید حیات هستند و من از محضرشان کسب فیض نموده‌ام وی از آموزگاران و عاشقان اهل بیت بود و ما را از بیجگی با تعلیمات اسلام آشنا می‌کرده است. در آن زمان بچه‌ها را به حفظ قرآن تشویق می‌کرد. البته در آن زمان حفظ قرآن بدین صورت که الان است مرسوم نبود ولی من سوره واقعه را به طور کامل حفظ کردم آقای حجازی ما را به جلسات دینی دعوت می‌کرد و به خواندن قرآن ترغیب می‌نمود. در این جلسات به مطالبی راجع امیرالمؤمنین و داستان‌ها و مضامین عالی درباره معصومین (ع) پرداخته می‌شد ایشان همچنین جلساتی بین دانش‌آموزان تشکیل می‌داد و طرح بحث می‌کرد تا قدرت گفت‌وگو و تسامح را بین بچه‌ها گسترش دهد. دوران دبیرستان را نیز در مدارس شیراز با اخذ مدرک دیپلم ریاضی به پایان رسانیدم پس از اخذ دیپلم در رشته ریاضی دانشگاه شیراز پذیرفته شدم و لیسانس گرفتم. در مقطع کارشناسی ارشد هم پذیرفته شدم و برخی دروس فوق‌لیسانس را هم خواندم ولی موفق به اخذ مدرک نشدم. چون آموزگار هم بودم و از سال ۱۳۴۱ وارد تربیت معلم شیراز شدم و از سال ۱۳۴۲ آموزگار رسمی آموزش و پرورش شدم. محلی که برای تدریس بنده در نظر گرفته شده بود شهرستان فیروزآباد بود چون هم خیلی به شیراز نزدیک بود و هم اینکه من جزء افراد برجسته آن تربیت معلم بودم در آن زمان برحسب معدل محل تدریس را انتخاب می‌کردند بنده یک برادر نابینای مادرزاد دارم که تا دوازده سالگی تحصیلات رسمی نداشت البته عمه بنده که از افراد حوزوی و با اطلاع و باسواد محسوب می‌شد به برادرم تعلیمات دینی و اسلامی را طوری آموزش داده بود که به پایان سطح برسد. یعنی دروس سطح‌اش را در سن دوازده سالگی به اتمام رسانده بود همچنین با راهنمایی عمه‌ام به یکی از مدارس علمی شیراز رفته بود ولی دروسش را به عمه پس می‌داد من وقتی دیدم که اگر این روش ادامه پیدا کند ممکن است نتواند زندگیش را تأمین کند و ادامه

تحصیل دهد تصمیم گرفتم برای او کاری انجام دهم ایشان به این دلیل که کسی نمی‌توانست به او آموزش دهد تحصیلات حوزه را ادامه نداد نام او محمود وجدانی است که هم اکنون در قید حیات بوده و بازنشسته آموزش و پرورش است. در آن زمان مدارس تلفیقی وجود نداشت اما با توجه به اینکه خودم معلم بودم برادرم را به عنوان دانش‌آموز به کلاس بردم. البته مجوزی از رئیس آموزش و پرورش و مدیر آن دبستان گرفته بودم. به این ترتیب اولین کلاس تلفیقی در ایران تشکیل شد تلفیقی یعنی دانش‌آموز استثنایی وارد مدارس عادی می‌شود و در کنار افراد عادی آموزش می‌بینند. یک معلم هم به عنوان رابط در کنار او قرار می‌گیرد و مطالب کمک آموزشی را به او ارائه می‌دهد و اشکالاتش را برطرف می‌دهد. در عرض یکسال تمام دوران ابتدایی را به برادرم تدریس کردم و او توانست مدرک ششم ابتدایی را اخذ کند من که احساس کردم این کار بسیار موفقیت‌آمیز بوده به این نتیجه رسیدم که او حتماً باید ادامه تحصیل بدهد. زیرا احساس کردم هم خودم توانمندی لازم را دارم و هم او دانش‌آموز توانمندی است سپس ایشان را در دبیرستان ثبت‌نام نمودم و در عرض سه سال توانست دیپلم بگیرد یعنی هر دو کلاس به صورت جهشی می‌خواند بدین صورت بود که در عرض چهار سال توانست دوران ابتدایی و دبیرستان را به اتمام برساند. ایشان با راهنمایی و همراهی خودم در کنکور شرکت کرد و رتبه دوم کنکور را کسب کرد و در رشته ادبیات عرب دانشگاه اصفهان مشغول به تحصیل شد. وقتی لیسانس گرفت به استخدام آموزش و پرورش درآمد. من آن زمان کارشناس آموزش و پرورش بودم. آموزش و پرورش از دفتر استثنایی خواست تا از ایشان تست بگیرند و اگر مهارت و لیاقتش محرز شد به آموزش و پرورش اعلام کند. البته بنده خودم ایشان را قبلاً به تدریس در جایی گماشته بودم چون از همه توانایی‌های ایشان اطلاع داشتم و در گزارشم نوشتم که ایشان به خط بریل و متون درسی تسلط کافی دارد. بدین ترتیب ایشان به استخدام آموزش و پرورش درآمد و در مدرسه ابابصیر مشغول به تدریس عربی شد. اما پس از مدتی ایشان به بیماری صرع مبتلا شد و امکان ادامه تحصیل برایش میسر نبود. او همچنین حافظ یک سوم قرآن کریم می‌باشد.

**** آیا برادر شما روش خاصی برای تدریس در ابابصیر داشتند؟ لطفاً فعالیت‌های ایشان را معرفی کنید؟**

- خیر، ایشان به دلیل بیماری نتوانست روش‌هایش را پیدا و بطور مستمر ادامه دهد زیرا

صرع باعث اختلال در حافظه‌اش شده است؛ به طوری که حتی شناسایی افراد به راحتی برایش مقدور نیست. در حال حاضر ایشان تشکیل خانواده داده و در اصفهان سکونت دارد. او سه پسر و یک دختر دارد که همه آنها تحصیلات عالی دارند. دختر و دامادش فوق‌لیسانس معماری دارند و پسر بزرگش فوق‌لیسانس کامپیوتر و جزء پرسنل حوزه‌ی علمیه اصفهان، و همچنین مسئول برگزاری امتحانات حوزه‌ی علمیه استان اصفهان است. همچنین سطح یک و دو حوزه را نیز گذرانده است. پسر دومش مهندس متالوژی است و پسر آخرش هم در بازار طلافروشان به همراه همسرش معیار طلا را تعیین کننده و محاسبه‌گر هستند. اولین تدریس من در سال ۱۳۴۴ یا ۱۳۴۵ بود. در زمانی که برادرم شاگردم بود.

**** درباره فعالیت‌های سیاسی خود بفرمایید؟**

جزء مبلغین حضرت امام بودم در آن زمان کمتر امام را می‌شناختم ولی من ارادت خاصی به ایشان داشتم و رساله عملیه ایشان را منتشر می‌کردم. در آن زمان ایشان اعلامیه نداشتند؛ اگر اعلامیه هم بود، منتشر می‌کردیم. در نتیجه مورد سوءظن ساواک بودیم؛ ولی مدرکی نتوانستند پیدا کنند. چون تمامی کتب و اطلاعات را مخفی کرده بودم و به همین دلیل بسیار مورد ضرب و شتم ساواک و شهربانی قرار گرفتم. در آن زمان با آقای علی‌اکبر مکارم کار می‌کردم. ایشان آموزش و پرورش بود. او به اندازه‌ی شیفته امام بود که عکس امام را خودش ترسیم می‌کرد. فشارهای ساواک باعث شد که نتوانم در فیروزآباد بمانم چون ما را سر تراشیده در کوچه و محل‌های شهر چرخاندند. بدین روش شخصیت ما را خواستند خورد کنند. ولی مردم آگاه بودند و ما را خوب می‌شناختند به هر حال ما سال ۴۴ یا ۴۵ از فیروزآباد بیرون آمدیم و به شیراز نقل مکان کردیم.

**** فعالیت‌های خود در شیراز و در مدرسه شوریده را گزارش فرمایید؟**

در شیراز با آقای معطری آشنا شدیم البته این آشنایی قبل از ورود ما به شیراز است ایشان به مسائل نابینایان بسیار علاقمند بود طوری که در یک کلیسا به نابینایان درس می‌داد. شنیده بودم که یک نابینا نوت‌ها را از روی خط بریل روی ارگ پیدا می‌کند، کنجکاو شدم و به کلیسا رفتم و به این ترتیب با آقای معطری آشنا شدم ایشان در کلیسا قرآن درس می‌داد ولی وقتی اسقف متوجه شد او را از این کار منع کرد ولی ایشان همچنان به تدریس قرآن ادامه می‌داد در نتیجه آقای عبدالله معطری را از کلیسا اخراج کردند ایشان حدود نود سال سن دارد ولی هنوز

در قید حیات و ساکن شیراز است. تحصیلاتش در حد ابتدایی ولی معلومات و مطالعاتش در حد دکتری است. ایشان یک خانه مخروبه اجاره کردند و در این خانه مدرسه‌ای بنا نمودند بنده از آموزش و پرورش تقاضا کردم که مرا جهت تدریس به مدرسه ایشان معرفی کنند. آقای معطری دو یا سه دانش‌آموز بیشتر نداشت بنده خط بریل را از ایشان آموخته بوده و در آنجا مشغول به خدمت شدم ایشان از تدریس من در آنجا استقبال کرد. همین آموختن خط بریل بود که باعث شد بتوانم برادرم را به صورت تلفیقی آموزش دهم. وقتی هم به شیراز آمدم، به آموزش و پرورش پرداختم. چون اولاً خودم تقاضای انتقالی کرده بودم، ثانیاً در آنجا کسی نبود که بتوانم تبلیغات امام را در کنار او انجام دهم در آن زمان دانش‌آموز خیلی سخت پیدا می‌شد و کسی حاضر نبود فرزند نابینایش را به مدرسه بفرستد. متأسفانه هنوز هم کسانی هستند که فرزندان نابینایشان را مخفی می‌کنند من بیش از چهار سال در مدرسه آقای معطری تدریس کردم. اما پس از رفتن آقای معطری مدرسه به شوریده شیراز تغییر نام یافت. بنابراین، این مدرسه نخستین آموزشگاه نابینایان است. پسران شوریده هنوز هم در قید حیات هستند البته نامشان دیگر شوریده نیست و فصیحی می‌باشد. چون خود شوریده هم فصیح و خوش سخن بود. در مدرسه شوریده هم دو سال خدمت کردم و حدود ۱۶۰ جلد کتاب نابینایی تألیف کردم. در آن زمان کاغذ هم نداشتیم؛ بعد از ظهرها که بیکار می‌شدم یک گونی برمی‌داشتم و به داروخانه‌ها می‌رفتم بروشوه‌های داروها را که مورد نیاز نبود می‌گرفتم و به مدرسه می‌بردم و روی آن به خط بریل می‌نوشتم و به دست دانش‌آموزان می‌رساندم همه این ۱۶۰ جلد کتاب روی بروشو داروها نوشته شده است که احتمالاً تاکنون همه نابود شده‌اند. مدرسه شوریده مجدداً بازسازی شد و بعضی از ساختمان‌های قدیمی آن مدرسه عوض شده است. این مدرسه در میدان کلبه واقع شده است.

*** آیا ۱۶۰ جلد کتاب را که به بریل تبدیل کرده‌اید، مشخصاتش را دارید؟

- این کتاب‌ها اکثراً در موضوعات علوم، ریاضی، انگلیسی و جغرافی بود. این کتب را در عرض دو سال با لوح و قلم نوشتیم. البته بعدها در مدرسه شوریده دستگاهی پیدا کردم که آقای معطری هم کار با آن را بلد نبود. این دستگاه یک ماشین هندلی^۱ بود و نحوه کار با این دستگاه را بالاخره پیدا کردم ما از هر عنوان کتاب یک نسخه بیشتر نمی‌توانستیم بنویسیم. یکی از این کتاب‌ها قرآن ۱. منظور ماشین اسقاطی و از دور خارج شده است.

کریم است و این اولین قرآنی است که در سال ۴۸ در کشور ما نوشته شده. این قرآن در اختیار آقای فهدنژاد^۱ بود البته بنده اولین قرآن را از اردن گرفتم و از روی همان این قرآن را نوشتیم. قرآن‌های فعلی متأسفانه اغلاط بسیار زیادی دارند. خوشبختانه، گزارش دادند قرآنی که من نوشتم هیچ غلطی نداشت. این قرآن فقط شامل جز سی قرآن بود.

*** آیا آثار معمول هم دارید؟

غیر از این ۱۶۰ کتاب، آثار دیگر دارم که بریل نیستند یکی از اینها علائم بریل ریاضی و علوم است. این کتاب بر مبنای ترجمه‌ای است که یکی از بریل‌دانان انگلیسی تألیف کرده است، نویسنده این کتاب بنهام است. این کتاب برای استفاده روی سایت قرار داده شده و عکس دکتر خزائی پشت جلد آن قرار داده شده است. کتاب دیگر من روش‌های کاربردی چرتکه ژاپنی و حساب‌افزارها است. این کتاب چاپ وزارت آموزش و پرورش است کتاب دیگری که برای اولین بار در ایران نوشته شده و بعد از من هم افراد پیگیر شدند و نتوانستند به نتیجه برسند. این کتاب با هیئت مؤلفین که خودم در رأس آن بودم نوشته شده است. آنها هم بزرگاری کردند بنده را به عنوان نویسنده معرفی کردند نام این کتاب روش کوتاه‌نویسی بریل فارسی می‌باشد این کتاب تنها کتابی است که تاکنون در این زمینه به چاپ رسیده است. در این کتاب حروف الفبای کشورهای اروپایی و حروف ژاپنی آورده شده است و این اولین کتابی است حروف ژاپنی در آن درج گردیده است. چون با ژاپنی آشنا بودم و حدود سال ۶۲ یا ۶۳ من برای مأموریت با هزینه شخصی و جهت تحقیق در مسائل نابینایان به همراه همسر مرحومم به ژاپن رفتم. این کتاب توسط سازمان بهزیستی منتشر شد که البته حق‌التألیف به من پرداخت شد و پول خوبی هم دادند این کتاب به بریل در ابابصیر چاپ شده که البته جزء ۱۶۰ جلد کتاب بریل من نیست.

*** تکنولوژی ترموفورم را شما وارد نظام آموزش و پرورش نابینایان کردید؟

چاپ بعضی کتاب‌ها به روش ترموفورم بود. روش کار با این دستگاه اینگونه است که اوراق پلاستیک را جهت شکل‌دهی در آن دستگاه قرار می‌دهند و زیر آن اوراق صفحات از پیش نوشته شده بریل را قرار می‌دهند و درب دستگاه را می‌بندند این دستگاه حرارتی معادل ذوب خمیری به ورق پلاستیکی موجود می‌دهد و در همین زمان دستگاه پمپ فشار هوا را روشن می‌کند و ورق پلاستیکی شکل می‌پذیرد و همزمان دستگاه ۱. ایشان اخیراً به رحمت خدا رفت.

حرارتی خاموش شده و ورق پلاستیکی خنک می‌شود و شکل می‌پذیرد و به تعداد مورد نیاز می‌توان از این اوراق شکل‌پذیر تولید نمود و از آن ورق اصلی تکثیر نمود. ورق اصلی که از نقاط بریل و اشکال ترسیم شده مثل اشکال هندسی و نقشه‌های جغرافیا و آناتومی بدن انسان و اشکای فیزیک و ... تشکیل شده است را مستر پیس می‌نامند مستر پیس به وسیله افراد متخصص به علوم با توجه به تفهیم مطلب به نابینایان تهیه شده و در اختیار اپراتور دستگاه قرار می‌دهد. بنابراین ترموفور یعنی یک نسخه اصلی از کاغذ درست می‌کنند این نسخه اصلی را با بریل رویش می‌نویسند وقتی می‌خواهند اشکال را بشکنند با کاغذ و نخ روی کاغذ ترموفورم می‌چسبانند و به آن مستر پیس می‌گویند بسیاری از کتاب‌های دبیرستان را مستر پیس را بنده تهیه کردم و آن را با ترموفورم انجام می‌دادم. دستگاه ترموفورم یک دستگاه حرارتی است مستر پیس را در دستگاه حرارتی می‌گذارند و یک کاغذ روی آن می‌گذارند در دستگاه را می‌بندند حرارت مکش باعث می‌شود که روی مستر پیس حرارت داده شود و نرم شود بعد دستگاه مکش که زیر این دستگاه است می‌مکد و این ورق پلاستیکی شکل مستر پیس را می‌گیرد و اینها به تعداد زیاد تکثیر می‌شود. ولی در حاضر این دستگاه مورد استفاده نیست. به همین دلیل شکل‌ها از کتب علوم حذف شده‌اند.

*** ماجرای خرید دستگاه از ژاپن را بفرمایید؟ در سال ۱۳۶۳-۱۳۶۲ برای ارتقای دانش و تجربه به هزینه شخصی همراه با همسرم به ژاپن رفتم. در ژاپن دستگاهی پیدا کردم که به آسانی کار ترموفورم را انجام می‌داد. تقاضای خرید آن را دادم. نام این دستگاه فتوکپی است و سازنده‌ی آن شرکت مینولتا است وقتی کارایی این دستگاه را دیدم، تقاضای خریدش را برای تمام استان‌ها دادم. چون کارشناس مسئول وزارت‌خانه بودم. در سفر ژاپن، حدود ۱۱ میلیون تومان همراهم بود. از این رو پیشنهاد خرید دستگاه به همراه پنج کامپیوتر به مدیرکل آموزش و پرورش وقت آقای جلالی دادم. او تجربه لازم نداشت ولی انسان خوبی است؛ با او صحبت کردم و از او خواستم که اینها را تهیه کند، ولی امتناع می‌کرد. و می‌گفت شاید این دستگاه‌ها سودمند نباشد؛ به او گفتم قرآن تکلیف شما را روشن کرده چون می‌فرماید: «فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» گفت: چه کسی اهل ذکر است. گفتم من اهل ذکرم از من بپرس ولی ایشان به ما اعتماد نکرد و آن یازده میلیون از دست رفت. آن زمان رسم بر این بود که اگر پولی وارد آموزش و پرورش می‌شد چنانچه این پول زیاد می‌آمد به خزانه بازگردانده

می‌شد. من اطلاع پیدا کردم که اداره کل آموزش و پرورش تهران یازده میلیون تومان پول زیاد آورده است از مدیرکل خواستم تا این پول را به من بدهد تا بتوانم برای نابینایان کشور این دستگاه‌ها را تهیه کنم. مدیرکل وقت موافقت کرد وقتی برگشتم لیست دستگاه‌ها را به بانک مرکزی ارائه کردم تا برای ما خرید کنند چون برای خرید از خارج باید از طریق بانک مرکزی اقدام می‌کردیم ولی پس از مدتی آقای جلالی اجازه تهیه را نداد و امضاء هم نشد و پول هم به دست من نرسید. بنده سال ۶۱ یا ۶۲ از اصفهان به تهران منتقل شدم.

***** چه سالی بازنشست شدید و پس از بازنشستگی چکار می‌کردید؟**

سال ۷۴ بازنشسته شدم. بعد از بازنشستگی در آموزش و پرورش کامپیوتر تدریس می‌کردم و ۱۵ سال در آموزش و پرورش شیراز درس دادم بیشتر تدریس در تربیت معلم‌ها و دبیرستان‌های طراز اول شیراز بود. در تهران هم کارشناس مسئول آموزش و پرورش استثنایی بودم و تمام مدارس نابینایان تحت پوشش ما بود چون دفتر کودکان استثنایی کار اجرایی به دستش نبود.

***** وقتی در وزارت‌خانه آموزش و پرورش اشتغال داشتید چکار کردید؟**

حدود هفت کار عمده و مهم در آموزش و پرورش انجام دادم که جزء اولین کارها در آموزش و پرورش محسوب می‌شد. این کارها بدین شرح می‌باشد:

۱- خرید دستگاه چاپ از آلمان، من در آن زمان با شرکت تولید کننده این محصول در آلمان تماس گرفتم و آنها این دستگاه را به همراه دو کارشناس برای ما فرستادند. ابتدا پول پرداخت نشد و وقتی دستگاه‌ها به ایران آمدند پول را پرداخت کردیم دو کارشناس همراه دستگاه آمده بودند و حدود پانزده روز نحوه کار با آن را آموزش دادند این دو کارشناس هم مهندس کامپیوتر بودند و هم مهندس بریل، من پانزده نفر از سراسر کشور انتخاب کردم تا نحوه کار با دستگاه را آموزش ببینند. البته اولین دستگاه را سازمان بهزیستی آورده بود و در اختیار مجتمع خزائلی قرار داشت الان هم این دستگاه کار می‌کند و در اختیار مرکز رودکی قرار دارد. اما دستگاهی که من با قیمت ارزان‌تر از قیمتی که بهزیستی خریده بود خریداری کردم و این دستگاه هم اکنون در مجتمع شهید محبی مستقر است و اولین دستگاهی است که در وزارت آموزش و پرورش شروع به کار کرد. اولین دستگاه کشور توسط بهزیستی خریداری شد که حتی کتاب‌های آموزش و پرورش را هم چاپ می‌کرد. البته من این کار را اشتباه می‌دانستم

چون وزارت آموزش و پرورش کارش بسیار مختل بود. به این دلیل که کتاب‌ها اول مهر به دست دانش‌آموزان عادی می‌رسید ولی تا زمانی که به چاپ بینایی نمی‌رسید سازمان بهزیستی این کتاب‌ها را چاپ نمی‌کرد سازمان بهزیستی هم تا مسترپیس دستگاه را انجام می‌داد ۳ الی ۴ سال طول می‌کشید. به همین دلیل آموزش و پرورش نابینایان عقب‌تر بود. وقتی بنده کارشناس شدم تلاش کردم تا به این موضوع رسیدگی کنم و به همین جهت این دستگاه را خریداری کردم. خرید این دستگاه باعث شد که اول مهر به دست دانش‌آموزان می‌رسید من با آقای غلامعلی حدادعادل رئیس مرکز پژوهش و تألیف کتب درسی در این مورد مذاکره کردم و به ایشان توضیح دادم که جهت چاپ کتب برای نابینایان قبل از چاپ کتب به بینایی این کتاب‌ها به دست ما برسد ایشان هم موافقت کردند و یک نسخه مسترپیس کتاب‌ها را به ما می‌دادند و ما هم چاپ می‌کردیم. از این‌رو همزمان کتاب‌ها به دست دانش‌آموز عادی و دانش‌آموز نابینا هم می‌رسید. به تعداد کل دانش‌آموزان آن زمان کتاب چاپ می‌کردیم و به سراسر کشور می‌فرستادیم. وقتی این کار را انجام می‌دادیم سازمان آموزش و پرورش استثنایی کشور وجود نداشت. چون این سازمان در سال ۱۳۶۴ مصوب و تشکیل گردید؛ قبلاً دفتر کودکان استثنایی کار این سازمان را انجام می‌داد و من کارشناس این دفتر بودم. بنابراین دومین ابتکارم، چاپ و نشر کتاب‌های نابینایان همزمان با پخش کتب دانش‌آموزان عادی بود.

***** الان تمام فرهنگ و سواد و مدنیت معلولین به دست این سازمان اداره می‌شود، اما دو نظر نسبت به سازمان آموزش و پرورش استثنایی وجود دارد: یک نظر اینکه این سازمان هیچ تحولی ایجاد نکرده و کارش را به خوبی انجام نداده است. و نظر دیگر اینکه کارهای این سازمان موفقیت‌آمیز است.**

- البته حمل بر خودستایی نباشد که بگویم من که از سازمان بیرون رفتم، کارهای آن سازمان هم نظم اولیه را از دست داد. آقای دکتر غلامعلی افروز سازمان آموزش و پرورش استثنایی را تأسیس کرد. ایشان نسبت به مسائل آموزشی آگاهی داشت ولی نسبت به گرایشات و رشته‌های مرتبط به معلولین آگاهی کافی نداشت. ایشان چند کتاب هم نوشت ولی از نظر بنده اصلاً قوی نبودند. ایشان دکترای خود را از انگلیس اخذ کرده بودند و یک انقلابی نه یک کارشناس بود. همین انقلابی بودن او، باعث شکوفایی ایشان گردید. ایشان در ابتدا رئیس دانشکده علوم تربیتی بود چون رشته‌اش هم

علوم تربیتی بود و سپس رئیس سازمان آموزش و پرورش استثنایی گردید. او وقتی وارد سازمان استثنایی شد کارهای انقلابی زیادی انجام داد و معلمین هم از او خیلی راضی بودند. من دو عدد ساعت از ایشان هدیه گرفته‌ام. این طور کارها باعث می‌شد تا معلمین بیشتر عاشق کارشان شوند ولی برای دانش‌آموزان کارهای فرهنگی صورت نمی‌گرفت ایشان سنگ‌های بزرگی هم جلوی پای من انداخت از جمله اینکه ما به همراه ایشان یک مؤسسه استثنایی تشکیل دادیم که همسر هم عضو این مؤسسه بود. من پیشنهاد دادم یک رادیو مخصوص نابینایان تأسیس شود و اخبار علمی و فرهنگی و تفاسیر از طریق این رادیو پخش گردد تا نابینایان به اطلاعات ضروری و مورد نیاز خود دست پیدا کنند. اما ایشان حرفی به من زد که تأثیر بدی بر ذهن و فکرم گذاشت. طوری که مؤسسه را رها کردم. ایشان رادیو را طوری نام‌گذاری کرد که بوی کمونیستی می‌داد. سیستم فکری دکتر افروز برحسب نیاز کودکان استثنایی نبود در نتیجه بنیان‌گذاری این سازمان بسیار ضعیف صورت گرفت به خصوص اینکه معاونین قوی هم نداشت یکی از معاونینش شاگرد خود من بود یک خط بریل را در آموزش‌های ضمن خدمت آن هم به صورت ناقص فرا گرفت او معاون نابینایان دکتر افروز در بخش نابینایان شد. از این‌رو دانش و تجربه کافی نداشتند.

***** کودکان استثنایی به خصوص ناشنوایان با بحران بسیار جدی مواجه‌اند و معتقدند که ما در نظام جمهوری اسلامی دچار افت شدیم. معلولین در آلمان و کشورهای دیگر سرمایه ملی محسوب می‌شوند و روی اینها کار می‌شود ولی در اینجا امور معلولین به دست افراد نادان و غیرمتخصص اداره می‌شود که نه طرح دارند و نه دلسوزاند. جبار باغچه‌بان یک زندگی نامه خودنوشت دارد و در آن درد دل زیاد کرده می‌گوید: مدیران دولتی پدر مرا در آورده‌اند طوری که هر کاری می‌خواهم انجام دهم سنگ جلوی پایم می‌انداختند؛ خودشان که مطالعه نداشتند به حرف ما هم توجه نمی‌کردند. چرا تاکنون آموزش و پرورش استثنایی را کسی نقد نکرده است؟**

- برادر نابینای من این کار را انجام داده، ایشان در یکی از شعرهایش با نام «ای سازمان بی‌خرد کور و کر شناس» به نقد سازمان استثنایی پرداخته است. مشکل دیگر سازمان بی‌توجهی به تکنولوژی جهان مدرن و عدم تخصص است، البته جریانی که در بین سازمان آموزش و پرورش استثنایی رخ داد و باعث خرد شدن ناشنوایان شد این است که این سازمان روی آموزش عمومی و



Total Communication تأکید ندارد. در آمریکا و انگلیس روش آموزش عمومی مورد استفاده است. بدین معنی که ناشنوا به هر طریقی که ممکن و روشی که مورد علاقه خود فرد است باید ارتباط برقرار کند؛ حالا با دست یا چشم یا لب یا هر چیز دیگر که امکان ارتباط وجود داشته باشد. اما آموزش و پرورش استثنایی با این روش مخالف است و معتقد است باید Leap Reading را ارائه کنیم در Total Communication هم Leap Reading هست. ولی آموزش و پرورش استثنایی فقط بر Leap Reading یعنی لب‌خوانی تأکید دارد. ارتباط با لب اشکالات زیادی پیش خواهد آورد یعنی زمانی که من با شما صحبت می‌کنم اگر صدا نباشد شما چیزی متوجه نمی‌شوید و مشکل بزرگتر اینکه اگر سبیل هم داشته باشد ناشنوا اصلاً چیزی متوجه نمی‌شود؛ اگر چهره‌ی فرد برای ناشنوا قابل پذیرش نباشد اصلاً با او ارتباط برقرار نمی‌کند. در نتیجه طبق نظر جهانی باید روش Total Communication اجرا شود. یعنی هم Leap Reading داشته باشیم و هم Bon Communication یعنی ارتباط به وسیله استخوان در کشورهای دنیا هم با استخوان با ناشنوا ارتباط برقرار می‌کنند البته در ایران آقای باغچه‌بان اینکار را انجام می‌داد ولی آقای گلپیدی با آن مخالف بود در زاین اناقی به نام Loop وجود دارد این اتاق یک حلقه الکترومغناطیسی به وجود می‌آورد یک گوشی هم در گوش ناشنوا قرار می‌گیرد هرچه که گوینده بگوید به صورت الکترونیک در Loop انتقال پیدا می‌کند وقتی

ناشنوا روی زمین نشسته باشد زمین بر اثر لرزش مفاهیم را به ناشنوا انتقال می‌دهد گوشی که بر گوش ناشنوا است بر اثر لرزشی که به استخوان گوش وارد می‌سازد باعث انتقال مفاهیم به ناشنوا می‌گردد. امام علی(ع) می‌فرماید: «خداوند شنوایی را با چند استخوان به انسان آموخت و با چند چربی بینایی را به انسان آموخت. آن وقت این استخوان‌ها را به فراموشی سپرده‌اند» این استخوان‌ها باید مورد استفاده قرار گیرد. Total Communication هم Leap Reading و هم Bon Reading و هم بر زبان اشاره تأکید دارد. اگر زمانی اختلافات دو سازمان بهزیستی و استثنایی از بین برود و سازمانی تشکیل شود که بتواند این دو روش فوق را با هم تلفیق کند ناشنوایان پیشرفت خواهند کرد. البته نابینایان هم چنین مشکلاتی دارند از جمله اینکه افرادی که یا سودجو هستند یا غیر متخصص به این دلیل که فلان شخص در رأس یک سازمان قرار گرفته یک مؤسسه و یا مرکز خیریه برای نابینایان تشکیل می‌دهد و از امکانات سازمان فوق استفاده می‌کنند و باعث جمع‌آوری پول می‌شوند یعنی افرادی که رئیس سازمان یا کارشناس و یا رئیس این مراکز می‌شوند معمولاً غیرمتخصص هستند و اطلاعات کافی ندارند.

*** راه‌کار چیست؟ یعنی به چه روشی می‌توان مدیریت مراکز معلولین را اصلاح کرد و آدم‌های خبره و فرهیخته و در ضمن مؤمن و متعهد را روی کار آورد؟

- مدیریت یک رکن و اصل مهم و زیربنایی است. اگر مدیر کارآمد و لایق باشد، خاک را تبدیل به طلا می‌کند و با امکانات اندک، بهترین کارها را انجام می‌دهد. اما برعکس اگر مدیر نالایق باشد، بهترین امکانات و بهترین فرصت‌ها را از دست می‌دهد، استعدادها را تخریب می‌کند.

هم اکنون قشر وسیعی از معلمین، کارمندان و دانش‌آموزان از وضع سازمان استثنایی دلخور و ناراضی هستند. حتماً مشکلی هست که همه اینگونه فکر می‌کنند. در کشورهای پیشرفته دانش‌آموزان و والدین آنها یا نخبگان جامعه، مدیریت را تعیین می‌کنند، این روش که وقتی رئیس جدید آمد همه عوض می‌شوند و هر وزیری، آدم‌های هم‌مخت خود را سر کار می‌آورد، غلط است.

متأسفانه هم در تشکلهای و هم در مدیریت‌های دولتی رویه و شیوه درستی در زمینه گزینش مدیران وجود ندارد. البته نسبت به این دفتر نمی‌دانم واقعیت چیست؟

*** در سال ۱۳۹۰ وقتی حاج آقا شهرستانی می‌خواست دفتر فرهنگ معلولین را تأسیس کند، با چند نفر جلسات و مذاکرات مفصل داشتند. از هر کس هم طرح و برنامه و نیز کارنامه کاری می‌گرفتند. بعد از چند ماه بررسی، طرح بنده و نیز کارنامه بنده بهتر تشخیص داده شد و قرعه به نامم افتاد. چون از سال ۱۳۷۰ در امور معلولین کار می‌کردم، ابتکاراتی مثل تألیف و چاپ نخستین دائرةالمعارف برای ناشنوایان و راه‌اندازی چند سایت و مرکز معلولیتی داشتم. البته اگر همین الآن کسی بهتر از بنده باشد و جلو بیاید، حاضر هستم تحویل دهم و کنار بروم.

- معلوم است تعیین مدیریت در اینجا درست بوده، اگر همه جا همین روش اجرا گردد خوب است.

*** لطفاً در مورد ازدواج و چگونگی آشنایی با خانم حسن شاهی توضیحی دهید؟

- بنده سال ۱۳۵۱ با خانم مهرانگیز حسن شاهی ازدواج کردم. حسن شاهی‌ها معمولاً اهل ارسنجان هستند. اما در مدرسه شوریده نابینایان شیراز با خانم حسن شاهی آشنا شدم و ازدواج کردیم. سپس در همه مراحل زندگی با هم بودیم. تا اینکه ایشان در ۱۳۹۳ فوت کرد.

*** چه زمانی به تهران منتقل شدید و چکار کردید؟

بنا به دستور وزیر وقت آموزش و پرورش آقای علی اکبر پرورش در سال ۶۲ به تهران منتقل شدم و کارشناس مسئول نابینایان کشور در دفتر کودکان استثنایی شدم در آن زمان دفتر کودکان استثنایی پنج بخش داشت، بخش نابینایان، ناشنوایان، کم‌توانان ذهنی، بخش معلولین جسمی و حرکتی و بخش تیزهوشان. هر کدام از این بخش‌ها یک کارشناس مسئول داشت یک کارشناس هم تحت پوشش «کارشناس مسئول» کار می‌کرد.

*** سابقه آشنایی خود با آقای پرورش را بفرمایید؟

من با آقای پرورش دوستی دیرینه داشتیم زمانی که من در اصفهان بودم جامعه‌ی معلمین اصفهان حدوداً چهارصد نفر عضو داشت از این چهارصد نفر پنجاه نفر مرکزیت داشتند و از بین این پنجاه نفر، چند نفر به عنوان، عضو هیئت مدیره بودند. من و آقای پرورش و آقای زهتاب ریاست مرکز جامعه معلمین اصفهان را برعهده داشتیم و تمام راهپیمایی‌ها و تشکیلاتی که در زمان شاه انجام می‌شد را هماهنگ می‌کردیم زمانی که آقای پرورش به تهران رفت بنده رئیس

آموزش و پرورش منطقه برخوردار بودم. این منطقه بسیار وسیع است با رفتن ایشان من هم پستم را تحویل دادم و برای خودم جانشین انتخاب کردم و به تهران منتقل شدم. همسر را هم با خودم بردم یعنی ایشان را به عنوان مأموریت از اصفهان بردم.

***** همسر شما در اصفهان قبل از رفتن به تهران چه فعالیتی داشت؟**

ایشان در ابابصیر مربی بود و هم در یکی از دبیرستان‌های عادی ریاست آن را برعهده داشت. البته ایشان در ابابصیر علاوه بر تدریس مدیر بخش دخترانه هم بود. بخش دخترانه واقع در خیابان طالقانی کنار مسجد حکیم بود اگر بخواهم از بدو آشناییم با ایشان بگویم سخن بسیار است من در مدرسه شوریده شیراز به عنوان معلم کار می‌کردم. خانم حسن شاهی طی یک دوره‌ای که در رشته نابینایان گذرانده بودند و مستقیم وارد مدرسه نابینایان شد. من معلم آن مدرسه بودم و مشاهده کردم که ایشان با بچه‌ها بسیار مهربان هستند طوری که حتی بچه‌ها را نظافت هم می‌کرد و به سرکلاس می‌آوردند. همچنین به خط بریل نیز بسیار مسلط بود طوری که بریل را برعکس و از بالا به پایین هم می‌خواند یعنی حتی می‌توانست از راست به چپ هم بخواند این رفتار ایشان مرا بسیار تحت‌تأثیر قرار داد و از ایشان تقاضای ازدواج کردم. ابتدا ایشان نمی‌پذیرفت ولی بالاخره موافقتش را جلب کردم و با ایشان ازدواج کردم. همچنین دیدم که ایشان عاشق بچه‌های نابینا هستند و من هم عاشق نابینایان بودم. بعد از ازدوایمان هم توجه ما به بچه‌های نابینا روز به روز بیشتر می‌شد ایشان خدماتش را بیشتر در دبستان انجام می‌داد و من هم در دبیرستان انجام وظیفه می‌کردم در آن زمان دوره و سمینار زیاد برگزار می‌شد چرا که دولت اهتمام ویژه‌ای نسبت به معلولین به خرج می‌داد چند دوره‌ای هم در رامسر برگزار شد و بنده از طرف اداره کل آموزش و پرورش فارس مأمور شدم که در این دوره‌ها شرکت کنم. وقتی شرکت می‌کردیم، تمام حقوق و مزایا در همان رامسر به ما پرداخت می‌شد؛ یعنی تمام امکانات در تهران متمرکز نمی‌شد و بیشتر دوره‌ها در شهرستان‌ها برگزار می‌شد. من به همراه همسر در دوره‌های مختلف شرکت کردیم در آن زمان مدرسه شهید محبی به نام مدرسه رضا پهلوی بود، همچنین مدرسه ناشنوایان در حدود دو هزار متر زمین توسط شمس و فرح و به مدیریت مرحوم باغچه‌بان تأسیس شد. ولی الان دولت، چنین کمک‌هایی به این نهادها و ویژه معلولین ندارد. من و همسر، خیلی از کارها را مشترک انجام می‌دادیم.

***** ابتکار نقشه برجسته را توضیح دهید؟**
علاوه بر کتاب‌هایی که من در مدرسه شوریده نوشتم نقشه‌های جغرافیایی را هم با گچ درست کرده بودم. میزهای مختلفی تهیه کرده بودم و نقشه‌ی ایران و جهان را با گچ روی صفحه میز تعبیه کرده بودم این نقشه‌ها شامل نقشه‌های سیاسی مثل اروپا، آسیا، آمریکا، ایران و نقشه‌های تقسیمات کشوری و برای ایران تقسیمات استانی بود. همسر و بچه‌ها روی این نقشه‌ها کار می‌کردند یعنی همسر کوه‌ها و رودها و مناظر طبیعی را از روی نقشه به وسیله حس لامسه به بچه‌ها آموزش می‌داد.

***** مدیریت مدرسه شوریده بر عهده چه کسی بود؟**

این مدرسه توسط آقای معطری تأسیس شد. در اصل خود آقای معطری به اداره می‌پرداختند ولی چون مدرک جدید نداشت همیشه شخص دیگر به عنوان مدیر معرفی می‌شد. مدتی همسر مدیر بود. سپس طی ابلاغی آقای سعادت پس از همسر رئیس مدرسه شوریده شد. آقای اصغر سعادت فرد بسیار خدمت‌گرم است. و هم اکنون در قید حیات است. زمانی که می‌خواستند آقای عبدالله معطری را استخدام کنند چون مدرک پایان تحصیلات ابتدایی داشت به اسم مستخدم به کار گماردند؛ ولی این کار صرفاً صوری بود و همه می‌دانستند آقای معطری عالم‌ترین فرد حداقل در زمینه نابینایان در شیراز است. البته من خیلی متأثر شدم چون ایشان بنیانگذار مدرسه نابینایان شیراز بود. ولی به اسم مستخدم بود او در مدرسه به کار آموزش و پرورش اشتغال داشت. دانش‌آموزان خوبی تربیت کرد و با هم همکاری‌های خوبی داشتیم. الآن هم خادم به حق نابینایان است. ایشان سالیانه میلیون‌ها تومان به افراد نابینایی که در دانشگاه‌ها حائز رتبه می‌شوند؛ عنوان جایزه می‌دهد. همه این مبالغ از سرمایه شخصی و گاه از حقوق بازنشستگی او است ولی نمی‌خواهد کسی مطلع شود.

***** شما و خانم حسن شاهی پس از شیراز و انتقال به اصفهان، در اصفهان چه فعالیت‌هایی داشتید؟**

خانم حسن شاهی بعد از انتقال به اصفهان در دانشگاه اصفهان رشته ادبیات فارسی قبول شد. به خاطر قبولی ایشان در دانشگاه من هم تقاضای انتقال به اصفهان نمودم. او یکی از مدافعین انقلاب امام خمینی بود. کارهای انقلابی که ایشان در دانشگاه انجام می‌داد مورد تأیید من بود و با او همراهی می‌نمودم طوری که چندین مرتبه دانشگاه اصفهان را به تعطیلی کشاند. برادرم محمود نیز در همین دانشگاه

دانشجو بود و در این امور، همکاری داشت. در نتیجه خانم حسن شاهی در اصفهان شهرت پیدا کرد؛ طوری که افراد انقلابی ایشان را خوب می‌شناختند او در حین دانشگاه به دختران ابابصیر نیز تدریس می‌کرد چون دختران زیاد در آن زمان وارد دبیرستان نمی‌شدند اما زمانی که ایشان در ابابصیر کار می‌کرد با مهربانی و مهرورزی، دختران نابینا را جذب کرد. روزهای تعطیل با ماشین به دهات اصفهان می‌رفتیم و نابینایان را پیدا می‌کردیم و برای تحصیل به ابابصیر می‌آوردیم. اینها کارهای خارج از اداره بود و کارهای اداریمان تدریس بود. کار مشترک دیگری که من و همسر با هم انجام دادیم، تألیف کتاب علائم بریل ریاضی بود. که خانم حسن شاهی زیر نظر بنده انجام داد ایشان در ابابصیر خدمات زیادی ارائه داد که خدماتش را، «خدمات مهرانگیز» می‌نامند. قبل از اینکه به تهران منتقل شویم ایشان رئیس دبیرستان صفورای اصفهان بود این دبیرستان در چهارراه نظر واقع شده بود او در این دبیرستان هم خدمات ارزنده‌ای ارائه نمود چون مدرسه صفورا در آن زمان محل فعالیت‌های گروه‌های الحادی و ضد مردمی بود که با رئیس دبیرستان مقابله می‌کردند. ایشان برای سرکوب آنها تمهیدات بسیار عجیبی اندیشیده بود. و تمام گروه‌ها را به شیوه منطقی کنترل می‌کرد. ایشان یک صندوق انتقادات و پیشنهادات برای دانش‌آموزان ایجاد کرده بود ولی چون دانش‌آموزان نمی‌دانستند که چطور باید انتقاد کنند ایشان گزارشات را از بچه‌ها شفاهاً می‌گرفت و مکتوب می‌کرد و داخل صندوق می‌گذاشت و به معلمان انتقال می‌داد اینجا هم سعی کرد شخصیت معلم را خرد نکند و همواره معلم را نصیحت می‌کرد و معلمان هم می‌دانستند که اگر حرفی سرکلاس بزنند به خانم حسن شاهی گزارش می‌شود.

***** در تهران شما و خانم حسن شاهی چه فعالیت‌هایی داشتید؟**

به هر حال چون خانم حسن شاهی تجربه و اطلاعات سودمندی در دبیرستان صفورا و در ابابصیر و قبل از اینها در شیراز کسب کرده بود، به همین دلیل وزارت آموزش و پرورش او را به تهران منتقل کرد. در تهران من کارشناس مسئول بودم و خانم حسن شاهی به ریاست مجتمع آموزشی دخترانه تهران توسط رئیس آموزش و پرورش ناحیه چهار منصوب شد. چون منطقه چهار تهران و مجتمع دخترانه تهران حساس بود و خانم حسن شاهی بهترین کسی بود که هم او را می‌شناختند و هم می‌توانستند به او اعتماد کنند. خانم حسن شاهی در تهران برای ازدواج

نابینایان تمهیدات بسیار خوبی اندیشیده بود ایشان دختران نابینا را با پسران بینا و نابینا در حد شأن و شخصیتشان با هم مزدوج می‌کرد حتی اگر دو نفر نابینا می‌خواستند با هم ازدواج کنند به شرط اینکه هر دو مشکل ژنتیک نداشته باشند، اقدام می‌کرد. برای اینکار هم مجتمعی برای ازدواج نابینایان راه‌اندازی نمود حاصل این ازدواج‌ها بسیار موفقیت‌آمیز بوده و فرزندان بسیار خوبی به جامعه تحویل شده است تمام مخارج ازدواج اعم از جهیزیه و عروسی را خودشان پرداخت می‌کرد اما با انتقال ایشان به شیراز این مجتمع نیز تعطیل شد. در شیراز ایشان مدیر نبود و یک کارمند جزء مدرسه شوریده شیراز بود در آن زمان افراد بسیار نالایقی در مدرسه مدیر شده بودند. البته ما جزء سران آموزش و پرورش بودیم ولی این مدیران به راهنمایی‌های ما توجهی نمی‌کردند، طوری شده بود که مدرسه پر از زباله شده بود ولی حاضر نبودند، زباله‌ها را به بیرون ببرند یکی از این ازدواج‌ها، ازدواج غلام‌حسین شارعی با خانم قیمت بلاغی است، اینها هر دو نابینا هستند و حاصل این ازدواج پنج فرزند می‌باشد. این خانواده در تهران زندگی می‌کنند. خانم بلاغی خانه دار است و آقای شارعی در یکی از بیمارستان‌ها کار می‌کند البته ما به سازمان بهزیستی هم پیشنهاد همکاری در این زمینه دادیم ولی سازمان با ما همکاری نکرد. خانم حسن شاهی در تهران چندین سَمَت داشت، هم مدیر مجتمع بود و هم مدیر خوابگاه و همچنین احکام هم تدریس می‌کرد. بنده هم به دختران قرآن تدریس می‌کردم. و این کارها را خارج از وقت اداری انجام می‌دادیم. خانم حسن شاهی چند سال بیماری لاعلاجی داشت و بالاخره در سال ۱۳۹۳ به رحمت خدا رفت.

*** پس از بازنشستگی به شیراز بازگشتید و دوره جدیدی از زندگی را آغاز کردید؟
در سال ۱۳۷۴ بازنشسته شدم؛ یعنی حدود سی و پنج سال فعالیت و سپس بازنشسته شدم، البته ظاهراً و در واقع فعالیت‌های گسترده‌ای را آغاز کردیم. در مدارس و مراکز آموزشی درس می‌دادیم، مشاوره می‌دادیم. ولی نباید انتظار داشتیم مثل سابق که رئیس و مدیر بودیم، با ما مثل آن روزگار رفتار شود. به هر حال در آن شرایط متفاوت شده بودیم. حتی گاه به حرف‌ها و تجاربان کم توجهی می‌شد و احترام لازم نمی‌شدیم. حتی گاه خانه نشین می‌شدیم. ولی اگر کارها خوب پیش می‌رفت حرفی نداشتیم. اما افراد بی‌تجربه یا کم تجربه و تازه به دوران رسیده آمده بودند

و به حرف بزرگترها گوش نمی‌دادند. ثمره این سوء مدیریت‌ها، وضعیت نابسامانی است که می‌بینید. به همین دلیل خانم حسن شاهی و من خیلی حرص می‌خوردیم ولی کاری هم نمی‌توانستیم انجام بدهیم.

*** راجع به سفرهای خود به خارج از کشور بفرمایید.

- وقتی کارشناس مسئول نابینایان در وزارت آموزش و پرورش شدم به فکر رفتن بی‌بیم تجارب جهان و کشورهای مختلف در پیشرفت آموزشی و پژوهشی و نیز مسائل اجتماعی نابینایان چگونگی است. از این رو به چند سفر رفتن ژاپن، آمریکا، اتریش و انگلستان.

اگر می‌خواهید در تهران کار تحقیقاتی انجام دهید با دکتر سید مهدی صادق نژاد ارتباط برقرار کنید ایشان استاد دانشگاه و کم‌بینا هستند و جزء پنج نفری بودند که به اتفاق بنده شش ماه در آمریکا بودیم من در سال ۱۹۷۴ به آمریکا رفتم بعد به انگلیس و سپس به ژاپن رفتم و حدود یک ماه در انگلیس بودم چون می‌خواستیم دوره‌های جدیدی در آموزش و پرورش تأسیس کنم پانزده نفر از سراسر کشور از طریق کنکور انتخاب شدند من هم یکی از آنها بودم ما بورسه از طرف وزارت آموزش و پرورش بودیم در زمان مسئولیتم یعنی سال ۶۱ یا ۶۲ به ژاپن رفتم ما از اروپا خیلی اطلاعات داشتیم ولی از آسیا و خاور دور هیچ اطلاعاتی نداشتیم. اما جهت شرکت در یک همایش به اتریش رفتم.

ما مجدداً از تهران به اصفهان منتقل شدیم خانم حسن شاهی مسئول دختران شد و من هم عازم آمریکا شدم مدت شش ماه در میلرزوین آمریکا بودم و دوره‌های مختلف نابینایان را در تعلیم و تربیت طی کردم در آنجا اساتیدی بودند که در مدارس نابینایان کار می‌کردند و هم دانشگاه تدریس می‌کردند در آمریکا اولاً بنده بسیاری از مدارس نابینایی را حضوراً بازدید کردم و روش‌های آموزشی آنها را مشاهده کردم که البته به بعضی از آنها انتقاد نیز داشتم و از بعضی دیگر استفاده می‌کردم.

*** در مورد علاقه دانش‌آموزان به خانم حسن شاهی بگویید؟

زمانی که خانم حسن شاهی به اجبار مدرسه دخترانه تهران را ترک کرد اکثر بچه‌ها گریه می‌کردند ایشان نزد دختران نابینای تهران جایگاه ویژه‌ای داشت طوری که بعضی از دختران به خاطر حمایت خانم حسن شاهی شدیداً مورد آزار و اذیت دستگاه استثنایی قرار می‌گرفتند. آنها می‌گفتند که خانم حسن شاهی با اینکه رفته ولی شما را تحریک می‌کند تا مدرسه را به هم بریزید در صورتی که اینطور نبود روزی ما به

دیدار رئیس آموزش و پرورش ناحیه چهار تهران رفتیم ایشان شدیداً ابراز تأسف کردند از اینکه چرا ما را دیر شناختند.

*** این سفرها و آموزش‌هایی که دریافت می‌کردید چه تأثیری در روند آموزش نابینایان در ایران داشت؟

- از نظر من تأثیر این سفرها خیلی زیاد بود، پس از بازگشت از آمریکا مرکزی به نام «اتاق لمس نابینایان» در مرکز ابابصیر تأسیس کردم. یکی از مشکلات اساسی نابینایان این است که هنوز بسیاری از اشیاء برایشان ملموس نیست. مثل هواپیما، گل، خورشید و... که باید اینها را از طریق حس لامسه به آنها نشان داد. مثلاً ما نابینایی داشتیم که لیسانس زبان انگلیسی و مسیحی بود روزی تاکسیدرمی (اکنده سازی) یک مرغابی را به او نشان دادم از او پرسیدم این چیست او گفت: زرافه است. چون که من شنیده‌ام گردن زرافه بسیار بلند و سرش کوچک است. این تاکسیدرمی هر دو خصوصیات زرافه را دارد. من در برگشت از آمریکا مصمم شدم اتاق لمس نابینایان را تأسیس کنم و بعدها این اتاق لمس را جزء تدریس‌هایم قرار دادم. نیز در مدرسه رضا پهلوی (شهید محبی) هم یک مرکز لمس درست کردم و آن را برای معلمین تدریس کردم. یکی از چیزهایی که جزء اتاق لمس بود، نقش‌های جغرافیایی و منظومه شمسی بود. البته تاکسیدرمی یکی از کارهایی بود که من در مرکز لمس انجام دادم؛ یعنی پوست حیوان را می‌گندیم و یک عروسک شکل از آن حیوان می‌ساختیم پوست را روی عروسک می‌کشیدیم و می‌دوختیم و مثل یک حیوان زنده نگهداری می‌کردیم برای جلوگیری از ورود حشرات و موریانه‌ها به آن دارو تزریق می‌کردیم. برای ساخت تاکسیدرمی یک پرنده، وقت زیادی می‌گذاشتیم. زمانی که در ابابصیر بودم حدود ۱۵۰ تا ۱۶۰ حیوان تاکسیدرمی کردم. مجموعه‌ای از چیزهایی است که نابینا به آن دسترسی ندارد مثل گردش زمین به دور خورشید می‌توان با حرفه تاکسیدرمی نمونه و ماکت آن را تهیه کرد. ضوابطی دارد و دانش و حرفه خاصی است.

*** ظاهراً برای آموزش نابینایان وسایلی و موجوداتی مثل مار، زرافه، کره زمین، منظومه شمسی و ده‌ها چیز دیگر اهمیت دارد. چون نابینا تا لمس نکند نمی‌تواند تصور و مفهومی از این اشیاء داشته باشد.

حال پرسش این است که اولاً آیا غیر از شیوه تاکسیدرمی آیا روش دیگری برای ساخت اشیاء

با آقای حدادعادل هم در این مورد مذاکره کردیم ایشان هم پذیرفتند و ما را به یکی از مدیرانشان ارجاع دادند. که البته این کار هزینه سنگینی در برداشت با آن مدیر هم به توافق رسیدیم تا اینکه کتابها را چاپ کنند و در سراسر کشور پخش نمایند ولی وقتی به مدارس رسید. مدارس نمی‌توانستند از آنها استفاده کنند چون قدرت تشخیص و نیازسنجی نداشتند با اینکه ما در تربیت معلم نحوه استفاده از این کتب را آموزش می‌دادیم.

*** پس شما حدود بیست ابتکار داشتید، مرحوم باغچه‌بان هم می‌گوید که من برای اولین گچ و تخته‌سیاه را اختراع کردم. اگر ابتکارات خود را در اختیار جامعه قرار دهید ممنون می‌شویم.

- کار مهم دیگر من برگزاری کنکور نابینایان بود در آن زمان دکتر شمس رئیس گزارش و انتخاب دانشجو بود من حدود یک ماه با ایشان جلسه داشتم در این جلسه توافق کردیم که وقت دانش‌آموزان نابینا در کنکور یک و نیم برابر افزایش یابد چون نابینایان از منشی استفاده می‌کنند کار دیگری که من قبل از مسئولیتیم با توافق کارشناس مسئول وقت انجام دادم معافیت نابینایان از هندسه ترسیمی و رقومی بود. این هندسه از درس ریاضی دانش‌آموزان دبیرستان حذف شد. در رابطه با کوتاه‌نویسی هم باید گفت که ما در

ایشان می‌گوید: من در سال ۱۳۰۲ یک چرتکه به رئیس آموزش و پرورش آذربایجان نشان دادم و گفتم این را برای آموزش ناشنوایان تهیه کرده‌ام.

- البته احتمالاً چرتکه ژاپنی نبوده است. چون چرتکه‌ای که من نوشتم، چرتکه‌ی ژاپنی است و اینها با هم فرق می‌کنند نابینایان باید ریاضیات را به وسیله انگشتانشان یاد بگیرند برای نابینایان دو وسیله دیگر غیر از چرتکه جهت محاسبات ریاضی وجود دارد. یک حساب افزار و جبر و یکی هم لوح حساب مکعبی این لوح مکعبی تا دست به آن می‌خورد جابه‌جا می‌شد و به هم می‌ریخت با لوح مکعبی به کندی می‌توانستند کار کنند و با حساب‌افزارهای میخی که مهره‌های آن از جنس سرب بود هم به سختی می‌توانستند مهره‌ها در درون لوح جا بدهند علاوه بر این به دلیل سربی بودن جنس مهره‌ها مشکلات تنفسی برای دانش‌آموزان ایجاد می‌کرد که حتماً باید بعد از کار شیر می‌خوردند. کاری که چرتکه ژاپنی انجام می‌دهد این است که با بالا و پایین کردن مهره‌ها می‌توانند کار کنند و عملیات ضرب، تقسیم، جمع، تفریق و جزر را انجام دهند. من علاوه بر نوشتن کتاب چرتکه، کتاب چرتکه و حساب‌افزارها را هم نوشتم و کار با هر یک را توضیح دادم در زمان مسئولیتیم قرار بود ما چرتکه را از آمریکا بخریم هر چرتکه معادل ۱۵ دلار هزینه در برداشت. ولی به جای خرید

چرتکه قالبش را پیدا کردیم و خودمان درست کردیم و چرتکه را هم روی خط تولید آوردیم در آن زمان فقط چرتکه را بلد بودم که در تربیت معلم تدریس می‌کردم این وسیله به مراتب بهتر از کامپیوتر است. در رابطه با کتاب‌های درشت خط هم باید بگویم که تا زمانی که بنده وارد سیستم مدیریت آموزش و پرورش نشده بودم کتاب‌های درشت خط اصلاً وجود نداشت وقتی من وارد سازمان شدم این ضرورت را احساس کردم چون اکثر بچه‌ها کم‌بینا بودند و باید کمک می‌کردیم تا آنها هم بتوانند کتاب بخوانند ما سعی کردیم کتاب‌های ابتدایی را درشت خط کنیم

هست یا این تنها فناوری است؟ دوم اینکه میراث و فرهنگ و تجارب در این زمینه آیا ضبط و ثبت شده است؟

- متأسفانه وقتی سازمان استثنایی پا گرفت و مسلط شد به تدریج فرهنگ شفاهی طرفدار پیدا کرد چون سازمان طرفدار این شیوه بود. هم در ناشنوایان لب‌خوانی و روش شفاهی و گفتاری تصویب شد و در نابینایان کارهایی که برای افزایش قدرت لامسه و مفهوم سازی بود جایش را به فرهنگ شفاهی و بیان و توصیف داد. به جای لمس زرافه، زرافه را چند کلمه و چند جمله معرفی می‌کنند.

شیوه بیان و توصیف اگر مکمل شیوه واقع‌گرایی باشد سودمند است ولی اگر جانشین و بدیل آن شود خیلی مخرب است. تصور کنید اگر به جای نشان دادن گربه یا سگ یا کتاب یا هر چیز دیگر به بچه‌های عادی، یا به جای نشان دادن تصاویر آنها، در یک جمله بگوییم گربه حیوانی است که چهار دست و پا راه می‌رود دم بلند دارد، اهلی است رنگش مثلاً خاکستری است و مو دارد.

بچه‌ای که حیوان، رنگ، خاکستری، دم، اهلی و... را نمی‌داند، آیا شناختی راجع به گربه پیدا خواهد کرد، قطعاً نه. نابینایان هم در این نظام مشکل تصویری و مفهوم سازی و در نهایت شناخت پیدا کردند. چون با واقعیت‌ها ارتباط نداشتند.

اما در مورد حفظ و ثبت این میراث. هم رهبران ناشنوایان مثل باغچه‌بان و هم مربی‌های نابینایان تجارب بسیار خوبی طی چند دهه پیدا کرده بودند ولی حتی مقاله درباره این شیوه پیدا نمی‌کنید. یعنی تجارب ثبت و ضبط نشد. چون مشوق نداشتند بعداً هم تاکسیدرمی را کنار گذاشتند و همه دستاوردها از بین رفت.

*** حداقل اینها را در موزه‌ای نگهداری می‌کردند. در دنیا ابتکارات را حداقل به موزه می‌برند.

- موزه حیات وحش است و از ما بهتر حیوانات را خشک یا تخلیه کرده‌اند اما در زمینه نابینایان، این وسایل که زیاد هم بود نگهداری نشده است. شاید افرادی در انبار خانه یا انبار مدرسه داشته باشند.

*** اگر کسانی را سراغ دارید که اینگونه آثار دارند ما خریدار هستیم و با ما تماس بگیرند. - حتماً پیگیری می‌کنم.

*** من از زندگی‌نامه آقای باغچه‌بان دیدم که ایشان در مورد چرتکه برای ناشنوایان بسیار حساس بود ولی من نمی‌دانستم که چرتکه برای نابینایان هم حائز اهمیت بوده



بسیاری از زبان‌ها مثل زبان انگلیسی، فرانسه و ژاپنی کوتاه‌نویسی داریم ولی در زبان فارسی کوتاه‌نویسی نداریم. بنده با سه نفر از نابینایان نخبه در زمینه بریل از جمله مرحوم محمود رضایی این کوتاه‌نویسی را طراحی کردیم آقای رضایی یکی از هنرمندان و موزیسین‌های معروف و برجسته می‌باشد. اما متأسفانه این شیوه در کشور اجرایی نشد زمانی این روش اجرایی می‌شود که اولاً در مراکز تربیت معلم و مراکز نابینایان تدریس شود و ثانیاً به چاپخانه‌ها ابلاغ شود که تمامی کتب به خط بریل باید به این روش چاپ گردند و به این ترتیب کوتاه‌نویسی به عنوان یک قانون مصوب درآید. کوتاه‌نویسی که بنده انجام دادم یکی از محاسنش این است که شصت درصد از حجم کتب را کاهش می‌دهد چون بعضی از پسوندها و پیشوندها که بیش از یک حرف دارند مثل مند و سان که خیلی استعمال می‌شوند به جای اینکه از سه خانه استفاده کنیم از یک یا دو خانه استفاده می‌گردند ما در فارسی سی و دو حرف الفبا و شصت و سه علامت بریل داریم، ما علائم دیگر را نیز وارد کوتاه‌نویسی کردیم مثل اینکه در انگلیسی از شش نقطه به جای for استفاده می‌کنیم و نقاط ۱، ۲، ۳، ۴ را به جای and استفاده می‌کنیم اینکه کتاب در عرض دو سال تألیف گردید ولی متأسفانه اجرایی نشد چرا که این شیوه در بین نابینایان باید به صورت فرهنگ پیاده و ترویج گردد در انگلیسی دو خط یک یعنی بلند و دو یعنی کوتاه وجود دارد البته کوتاه‌نویسی آمریکا با کوتاه‌نویسی بریتانیا متفاوت است بنده مسلط‌ترین فرد در زمینه خط بریل هستم حتی خود نابینایان نیز به اندازه‌ی من اطلاعات ندارند.

*** خوب است شما به عنوان پدر خط بریل معرفی کنیم.

- خیر، بنده پدر خط بریل نیستم ولی متخصص در خط بریل هستم چون خط بریل قبل از من به ایران وارد شد. من کسی هستم که بیشترین خدمات را در زمینه بریل ارائه نموده‌ام من در زبان انگلیسی هم زیاد کار کردم در بریل نم‌دگد متمتیکس آند ساینس هم کار کردم در این زمینه می‌توانید به آقای دکتر رحیمی مراجعه کنید چون ایشان شاگرد آقای نم‌دگد در آمریکا بودند و تنها دکترای رشته‌ی ریاضی ایشان هستند که در دانشگاه‌های تهران تدریس می‌کنند البته در بین نابینایان در رشته ریاضی تحصیل کرده خیلی کم داریم اکثر نابینایان در رشته ادبیات و علوم انسانی تحصیل کرده‌اند البته آقای نیک‌زاد شاگرد

من بود که دو سال در دانشگاه اصفهان رشته ریاضی خواند ولی با شروع انقلاب دانشگاه‌ها تعطیل شد بنده هم در دانشگاه تهران تدریس داشتم و هم در دانشگاه اصفهان در دانشگاه اصفهان به دانشجویان نابینا ریاضیات درس می‌دادم علاوه بر این به تمام دانشجویان علوم تربیتی گرایش کودکان استثنایی روش‌های آموزشی نابینایان را هم تدریس می‌کردم در دانشگاه تهران هم روش‌های آموزش ریاضیات به کودکان عقب‌مانده‌ی ذهنی را به دانشجویان علوم تربیتی گرایش کودکان استثنایی تدریس می‌کردم.

*** آیا شما در زمینه کتاب گویا هم سابقه‌ی کاری دارید؟

- خیلی زیاد، من اولین کاری که در زمینه کتاب گویا انجام دادم در دانشگاه اصفهان بود من قبل از آقای هادیان مسئول دفتر مشاوره دانشجویان نابینای دانشگاه اصفهان بودم و همچنین مؤسس این مرکز. در آن زمان هیچ کتابی برای دانشجویان نابینا وجود نداشت ما با رئیس دانشگاه و معاونت دانشجویی وارد مذاکره شدیم من پیشنهاد دادم که به عنوان کار دانشجویی به صورت آزاد از دانشجویان بی‌نا درخواست کنیم که برای نابینایان کتاب ضبط کنند پس از دو ماه بالاخره موافقت کردند در آن زمان اتاق آکوستیک و استودیو وجود نداشت ما یک ضبط صوت و یک اتاق در اختیار دانشجویان بی‌نا می‌گذاشتیم تا برای ضبط به آنجا بیایند آخر ماه هم ساعات را تخمین می‌زدیم و به دانشگاه اعلام می‌کردیم و دانشگاه حقوق آنها را پرداخت می‌کرد در کنار من دوستان و شاگردانم از جمله آقای مرتضی نیک‌زاد و محمدعلی سمیعی هم کار می‌کردند این مرکز بزرگترین مرکز تولید کتب درسی گویا برای نابینایان است و تاکنون پنج، شش مرکز تولید کتاب گویا را با هم مرتبط ساخته‌اند تا بتوانند تبادل اطلاعات بکنند.

*** با این تفاسیر شما از سرمایه‌های ملی و بزرگ محسوب می‌شوید چرا در مراکز نابینایان از شما استفاده نمی‌شود؟

- این را از خود آنها بپرسید؛ اگر بخواهند از ما استفاده کنند باید از خود من استفاده کنند نه از نام من، نام اشخاص اصلاً ارزش را مشخص نمی‌کند از افرادی مثل آقای گلیدی هم تا زمانی که در قید حیات بود باید استفاده می‌شد در حال حاضر سازمان بهزیستی و آموزش و پرورش نباید ما را رها کنند زیرا خداوند دانشش را به ما عطا فرموده و تمام کسانی که در عرصه‌ی نابینایان فعالیت می‌کنند معترف‌اند که اطلاعات من از همه آنها بیشتر است. بنده خودم شخصاً به آموزش و پرورش مراجعه کردم

و پیشنهاد دادم که دانشگاه تربیت معلم را مجدداً راه‌اندازی کنند تا من اطلاعاتم را در اختیارشان قرار دهم چرا که در دانشگاه‌ها در گرایش‌های استثنایی باید از من سرکلاس‌ها استفاده کنند من علاقه‌ای به خودنمایی ندارم ولی دوست دارم از دانش من استفاده شود. زمانی که در تهران بودم در تربیت معلم بلال حبشی تدریس می‌کردم اما همان وقت، قدم را ندانستند کتاب‌هایی را هم که تألیف کردم بسیار منحصر به فردا ولی همه در حال خاک خوردن هستند و شاید هم نابود شدند.

*** در نظر داریم همایشی یک روزه با حضور نخبگان شیراز در زمینه امور نابینایان توسط دفتر فرهنگ معلولین و با حمایت‌ها و دبیری جنابعالی برگزار کنیم، آیا شما نظری دارید؟

- بسیار خوب است، تقدیر از این عزیزان گمنام، در واقع ارزش نهادن بر دانش و خرد و فرهنگ یک مملکت است. تکریم آنان، عزت و سربلندی سرمایه‌های ملی را در پی دارد.

*** با تشکر از اینکه وقت شریف خود را در اختیار ما گذاشتید و مطالب سودمند فرمودید.